



عبادت و اطاعت انحصاری خدا

سوالات

- ۱- توحید چه آثاری در افراد و چه اثراتی بر نظام اجتماعی دارد؟
- ۲- مردم پرهیزگار در نظام جائر از جایگاه بالاتری برخوردارند یا مردم گناهکار در نظامی عادل؟ چرا؟
- ۳- خدانامها و بت‌های جاندار چه کسانی هستند؟ چه مصادیقی برای آن‌ها می‌توان برشمرد؟
- ۴- استدلال‌ات قرآن بر انحصاری بودن اطاعت و عبادت خداوند چیست؟

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا مَكَانَكُمْ أَنْتُمْ وَشُرَكَائِكُمْ فَزَيْلَنَا بَيْنَهُمْ وَ قَالَ شُرَكَائُهُمْ مَا كُنْتُمْ إِيَّانَا تَعْبُدُونَ (۲۸) فَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ إِنْ كُنَّا عَنْ عِبَادَتِكُمْ لَغْفِيلِينَ (۲۹) هُنَالِكَ تَبْلُوا كُلُّ نَفْسٍ مَّا أَسْلَفَتْ وَ رُدُّوا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمُ الْحَقِّ وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مَّا كَانُوا يَقْتِرُونَ (۳۰) فَلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِّنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ أَمَّنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصَارَ وَ مَنْ يَخْرُجُ الْحَى مِنَ الْمَيْتِ وَ يَخْرُجُ الْمَيْتَ مِنَ الْحَى وَ مَنْ يَدَبِّرُ الْأَمْرَ فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ فَقُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ» (۳۱)

سوره مبارکه یونس

بینش توحیدی و تعهدات اجتماعی

... طولانی‌ترین و مفصل‌ترین بحثی که در سراسر قرآن انجام گرفته، بحث توحید است؛ یعنی حتی بحث نبوت با همه دور و درازی‌اش، با همه داستان‌ها و قضایای پیامبران که به عنوان عبرت‌آموزی نقل شده در مواردی، باز تکیه‌ای که روی توحید و مسئله وجود خدا و مخصوصاً مسئله نفی شرک، به صورت‌های گوناگون انجام گرفته، در قرآن به کلی بی‌مثل و بی‌مانند است؛ هم از لحاظ لحن سخن، هم از لحاظ

تعداد آیات. البته به فراخور گسترش بحث، مسائل هم در زمینه توحید فراوان‌تر و متعدّدتر می‌شود. فقط چند مسئله‌ای را ما در این جا می‌توانیم با استتسهاد به آیات مطرح کنیم، نه همهٔ مسائلی را که درباره توحید یا در پیرامون توحید می‌توان مطرح و بحث کرد.

ما به نظرمان این‌جور می‌رسد که اگر می‌پذیریم و قبول می‌کنیم که توحید، علاوه بر اینکه یک بینش است، یک برداشت از واقعیت است؛ علاوه بر این، یک شناخت عمل‌زا و زندگی‌ساز است - این تعبیراتی است که در روزهای گذشته تا حدودی روشن و اثبات شد - اگر قبول می‌کنیم که توحید، عقیده‌ای است که متضمّن تعهدی و مسئولیتی است، باید جستجو کنیم، این تعهد را، این مسئولیت‌هایی که در دل توحید منطوی و مندرج است، این‌ها را پیدا کنیم و به صورت ماده ماده و جمله جمله و فصل فصل، هر کدامی را تیتیری قرار بدهیم و در قرآن یا در مجموعه منابع اسلامی، یعنی قرآن و حدیث، آن را تتبع و پیگیری کنیم. ...

سخن در این است که توحید اگر قرار شد که یک عقیده‌ای باشد که به دنبال خود تعهدی را و مسئولیتی را و تکلیفی را، برای معتقد به این عقیده به ارمغان می‌آورد، پس باید فهمید، دانست، که این مسئولیت و این تعهد و این تکلیف‌ها چیست بالاخره. آیا این تعهد در همین خلاصه می‌شود که ما به زبان یا به دل و به فکر، این عقیده را بپذیریم؟ یعنی خود اعتقاد، یک مسئولیتی است؟ یا از منطقه فکر و دل بیرون‌تر می‌آید حد و قلمروی این مسئولیت، اما در اعمال شخصی، مثلاً موحد، یک سلسله تکالیفی را به مقتضای توحید بر دوش خود دارد، از جمله اینکه نماز بخواند، از جمله اینکه نام خدا را در آغاز و انجام هر کاری بیاورد، از جمله اینکه مثلاً فرض کنید گوسفند را، ذبیحه را جز به نام خدا نکشد و از این قبیل، در همین حد خلاصه می‌شود؟ یا نه، تعهدی که توحید به فرد موحد یا به جامعه موحد می‌دهد، از حد فرمان‌های شخصی و تکالیف فردی بالاتر است. تعهدی که توحید به یک جامعه موحد می‌دهد، شامل مهم‌ترین، کلی‌ترین، بزرگ‌ترین، اولی‌ترین و اساسی‌ترین مسائل یک جامعه است، مثل چه؟ مثل حکومت، مثل اقتصاد، مثل روابط بین الملل، مثل روابط افراد با یکدیگر، که این‌ها مهم‌ترین حقوق اساسی است برای اداره و زندگی یک جامعه. ما معتقدیم که تعهد توحید و مسئولیتی که بار دوش موحد می‌شود، مسئولیتی است در حد تکالیف اساسی و حقوق اساسی یک جامعه.

... در یک کلمه، قیافه و اندام جامعه توحیدی، با قیافه و اندام جامعه غیرتوحیدی متفاوت است. این جور نیست که اگر در یک جامعه توحیدی، یک قانونی اجرا می شود، آن قانون یا ده تا مثل آن قانون در یک جامعه غیرتوحیدی اجرا شد، آن هم توحیدی است، نه. قواره جامعه توحیدی، شکل قرار گرفتن اجزای این جامعه، اندام عمومی اجتماعی که براساس توحید و یکتاپرستی و یکتاگرایی است، با غیر این چنین جامعه‌ای به کلی متفاوت است. در یک کلمه، آنچه که امروز به آن می‌گویند نظام اجتماعی.

نظم اجتماعی و سیستم اجتماعی و شکل اجتماعی جامعه توحیدی یک چیزی است به کلی مغایر و مباین و احياناً متعارض و متضاد با جامعه غیرتوحیدی؛ در یک جمله، مطلب این است. شما این کلمه را بشکافید، در دل نظم اجتماعی و قواره اجتماعی و اندام های اجتماعی، حرف‌ها و بحث‌ها هست که می‌توان با استمداد از فرهنگ‌های جدید و نوین رایج دنیا و بیشتر با استمداد از قرآن و منابع حدیث، این مسائل را فهمید و درک کرد. این کلی مطلب.

اصول توحید

اما به طور جزئی‌تر و خصوصی‌تر و مشخص‌تر عرض کنم، ما توحید را به صورت یک قطعنامه‌ای که دارای موادی هست، عرض می‌کنیم و مواد این قطعنامه را یکی‌یکی بیان می‌کنیم. قطعنامه توحیدی چه موادی دارد؟ همان‌طوری که بعد از مذاکرات گوناگون بین دو گروه، دو جبهه، دو آدم، قراردادهای لازم‌الاجرا به صورت قطعنامه‌ای صادر می‌شود؛ موحدین عالم هم از طرف پروردگارشان، از طرف خدای توحید ملزم‌اند که این قطعنامه را مورد عمل و اجرا قرار بدهند.

اصل اول : انحصار اطاعت و عبودیت برای خدا

اولین ماده این قطعنامه، در این تلاوت امروز بایستی روشن بشود؛ بنابر اصل توحید، انسان‌ها حق ندارند هیچ کس و هیچ چیزی جز خدا را عبودیت و اطاعت

کنند، این اصل اول از قطعنامه توحیدی. البته هیچ کس و هیچ چیز که گفتیم، دامنه‌اش خیلی وسیع است. ببینید عبودیت و اطاعت کجاها صدق می‌کند.

«أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ» آیا من پیمان نگرفتم از شما و قرار نبستیم با شما، ای فرزندان آدم که شیطان را عبودیت نکنید؟ عبودیت شیطان، که درباره شیطان گاهی در ضمن بحث‌های گوناگون توضیح دادیم. شیطان عبارت از جناب ابلیس نیست یا یک چیز پنهان و مخفی که به چشم نمی‌آید، به دست لمس نمی‌شود، در همه جای زندگی آدم هم ممکن است پیدا باشد، فقط این نیست. شیطان یک چیز وسیعی است، یک مفهوم عامی است. شیطان یعنی نیروهای شرانگیز و شرآفرین خارج از وجود انسان. نیروهای شرآفرین، اما این نیروها خارج از محدوده وجود خود آدم، این می‌شود شیطان. همچنانی که نفس را- که قرین شیطان است، نوکر شیطان است، آلت دست و آلت فعل شیطان است- اگر بخواهیم تعریف کنیم، می‌توانیم این جوری تعریف کنیم: نیروهای شرانگیز و شرآفرین درونی انسان. نفس و شیطان، نفس امّاره، شیطان؛ این از داخل، آن از خارج. این دو تا نیروهای فساد آفرینند، نیروهای شرآفرینند، نیروهای انحراف و انحطاط آفرینند. شیطان یعنی هر آن چیزی که خارج از وجود توست و در راه تو اخلال می‌کند، [و] شر می‌آفریند، ... شیطان این مفهوم عام است.

« أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ » یعنی چه؟ عبودیت نکنید، سرسپرده و مطیع نگردید آن نیروهای شرآفرین را. و توحید یعنی این. اینکه می‌گوییم توحید یعنی این، نه اینکه همه توحید این است، نه؛ رقائق و دقایق توحید به جای خود، رویه‌ها و بدنه‌های دیگر توحید که شاید بعضی را خود ما هم بحث کنیم در آینده، آن هم به جای خود، این هم یک بدنه و یک رویه و یک نما از استوانه توحید است؛ اطاعت نکردن، عبودیت نکردن، متحمل تحمیلات نشدن.

یک حدیثی است شاید مکرر در مواردی خوانده باشم، الآن هم جای خواندن همین حدیث است که از قول امام باقر علیه‌السلام نقل شده در کتب معتبره ما، از جمله در کافی شریف، اصول کافی، که امام علیه‌السلام نقل می‌کند به عنوان حدیث قدسی، در چند جمله، در چند عبارت، و آنچه که به نظر من مانده و نزدیکترین و مفصل‌ترین عبارت است این است که «لَا عَذْبَنَ كُلَّ رَعِيَّةٍ فِي الْإِسْلَامِ دَأَبَتْ بَوْلَايَهُ كُلِّ إِمَامٍ جَائِرٍ لَيْسَ مِنَ اللَّهِ وَ إِنْ

كَانَتْ الرَّعِيَّةُ فِي أَعْمَالِهَا بَرَّةً تَقِيَّةً وَ لَأَعْفُونَ عَنْ كُلِّ رَعِيَّةٍ فِي الْإِسْلَامِ دَانَتْ بَوْلَايَهُ كُلَّ
 إِمَامٍ عَادِلٍ مِنَ اللَّهِ وَ إِنْ كَانَتْ الرَّعِيَّةُ فِي أَنْفُسِهَا ظَالِمَةً مُسِيئَةً»، ترجمه حدیث یا بهتر این
 است که مضمون اجمالی حدیث را بگویم: اطاعت آن قدرتی که از سوی خدا و نماینده خدا
 نباشد، اطاعت از آن مرکزی که آن مرکز، از مرکز قدرت پروردگار الهام نگرفته باشد،
 این در حدّ شرک است یا خود شرک است؛ برای خاطر اینکه ولو مردمی که این کار را
 انجام می‌دهند و مبتلای به این درد، به این بلا، به این نابسامانی بزرگ اجتماعی هستند،
 در کارهای شخصی خودشان آدم‌های مرتب و منظمی باشند، «بَرَّةً تَقِيَّةً» با پروا،
 پرهیزگار، مراقب، اما این بلای بزرگ موجب می‌شود که خدای متعال نظر لطف و
 رحمت را از این امت برگیرد، آنان را معذب، معاقب، مبتلای به نقت خود قرار دهد.
 این حدیث است.

چرا؟ به خاطر این است که اطاعت غیر خدا، عبودیت غیر خدا، منافی است با آن
 هدفی که خدا انسان را برای آن هدف آفریده است؛ منافی است با تکامل و تعالی
 انسان، منافی است با آزادی و وارستگی انسان. آن آزادی و وارستگی‌ای که مقدمه
 اوج‌گیری انسان است که اگر آن آزادی‌ها نباشد، اسارت‌ها به جای آزادی، پاگیر و دامن
 گیر انسان باشد، انسان نمی‌تواند به آن پرواز مورد نظر نائل بیاید، نمی‌تواند آن اوجی را
 که خدا برایش معین کرده است بگیرد، نمی‌تواند رشد کند، نمی‌تواند به تکامل برسد. مثل
 گیاهی که رویش سرپوشی گذاشته باشند. مثل گیاهی که به پایین ساقه‌اش یک سیم
 محکمی بسته باشند، مثل گیاهی که ده‌ها وسایل منع از رویش را در اطرافش به وجود
 آورده باشند. این گیاه نمی‌تواند رشد کند، وقتی رشد نکرد، میوه نمی‌دهد، وقتی که میوه
 نداد، بودنش چه فایده دارد؟ ...

تبیین قرآنی انحصار اطاعت و عبودیت برای خدا

نفی اطاعت و عبودیت غیر خدا

«وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا»، سخن از قیامت است؛ آن روزی که گرد آوریم خلائق را
 همگان، « تُمْ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا » پس بگوئیم به آنان که شرک آوردند، برای خدا
 شریک قائل شدند، « مَكَانَكُمْ أَنْتُمْ وَشُرَكَائِكُمْ » در جای خود، شما و شریکانتان، با
 حالتی تحکم‌آمیز، با لحنی عتاب‌آمیز، بمانید در جای خودتان، شما و شریکان پنداری

تان، آن‌هایی که رقیب و هم‌اورد و هم‌باز خدا دانستید، « مَكَانَكُمْ أَنْتُمْ وَشُرَكَائِكُمْ فَرَّيْنَا بَيْنَهُمْ » میان آنان و شریکان پنداری که برای خدا فرض کرده بودند، جدایی می‌اندازیم. این‌جا شما می‌فهمید، با یک نظر خیلی عادی و سطحی که این شریک‌ها، آن کسانی که به شراکت خدا انتخاب شده بودند، در قیامت، غیر از آن هُبَلِ عَقِيقِي بی‌جان است، او که دیگر حشر ندارد. او که داخل آدم نیست به قول معروف و معمول، که بیاورند و بگویند به جای خود، بایست! یا منات یا لات، که منات بُت مخصوصی است، مجسمه‌ی مثلاً یک دختری است یا یک فرشته‌ای است مثلاً، لات فرشته دیگری است، هُبَلِ هَمِينِ جُور، عَزَى هَمِينِ جُور؛ صحبت این‌ها نیست. صحبتِ فلان مجسمه در فلان بتخانه روم و یونان نیست، صحبت گوساله در سرزمین هندوئیزم نیست، صحبت آن انسانی است که به شرکت و رقابت با خدا انتخاب شده. به آن‌ها گفته می‌شود که در جای خود متوقف بشوید، ایست!

اولین سخن عتاب‌آمیزی که نفی قدرت معبودان غیر خدا را واضح می‌کند در قیامت، همین است، در جای خود! ببینید، این در قیامت چه اثری خواهد داشت؟ به من و شما دارد این جوری می‌گوید؛ می‌گوید آن رقیبی که برای خدا تصور کرده بود آن عربِ مشرک یا آن عجمِ مشرک، چه ایرانی‌اش، چه رومی‌اش، چه حبشی‌اش، چه هندی‌اش، چه مصری‌اش، آن رقیبی که برای خدا تصور کرده بود و او را به رقابت و شرکت با خدا انتخاب کرده بود، در قیامت وضعیتش این است؛ او و پیروانش در یک کناری، با ایستِ الهی، با خطابِ عتاب‌آمیز و قهرآمیز الهی، یک کناری می‌ایستند.

« فَرَّيْنَا بَيْنَهُمْ » میان آنان جدایی می‌افکنیم و « وَقَالَ شُرَكَائُهُمْ مَا كُنْتُمْ إِلَّا نَا تَعْبُدُونَ » شریکان، رقیبان پنداری، با ناسپاسی هرچه تمام‌تر رو می‌کنند به پیروانشان، می‌گویند که شما ما را عبادت نمی‌کردید در دنیا. مثل متهمی که از ناچاری، برای اینکه گناه را از گردن خودش برطرف کند، به هر وسیله‌ای، به هر سخنی متشبث [چنگ میزند] می‌شود. ... آن گروه‌هایی که گمراهی‌هایشان متقابل بوده، در قیامت به جان هم می‌افتند، در مقابل هم صف آرایی می‌کنند. آن کسی که شرک ورزیده برای خدا و شریک گرفته، می‌خواهد گریبان آن شریک را بگیرد و او را به زمین بکوبد؛ بگوید من تو را به جای خدا قبول کرده بودم و حالا به این بلا دچار شدم. آن کسی هم که در دنیا مورد عبودیت و پرستش بوده، او هم برای تبرئه خودش حاضر است با ناسپاسی هرچه تمام‌تر، علاقه‌مندان و تابعان و متابعان دنیای خودش

را رد کند، از آن‌ها بیزاری و تبری بجوید. « مَا كُنْتُمْ إِيَّانَا تَعْبُدُونَ » شما ما را عبودیت نمی کردید. « فَكْفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ »، از زبان شریکان است: میان ما و شما، خدا به گواهی بس، « إِنْ كُنَّا عَنْ عِبَادَتِكُمْ لَغَافِلِينَ » که ما از پرستش شما غافل بودیم، اصلاً ملتفت نبودیم که شما نظر عبودیت و بندگی در مقابل ما برای خودتان دارید. این حرف آن شریکان. « هُنَالِكَ تَبْلُو كُلُّ نَفْسٍ مَّا أَسْلَفَتْ » این جاست که می‌آزماید هر نفسی، هر انسانی، آنچه را که از پیش به انجام رسانده است. کارهایی که در دنیا انجام گرفته، آن‌جا مورد آزمایش و آزمون خود انسان قرار می‌گیرد. ... « وَرُدُّوْا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمْ الْحَقَّ » باز گردانیده می‌شوند همگان به سوی خدا که مولا و سرپرست و آقای حقیقی آن‌هاست.

« وَضَلَّ عَنْهُمْ مَّا كَانُوا يَقْتَرُونَ » آنچه را که به افترا و بهتان می‌گفتند و می‌پستند، از آنان گم و ناپدید خواهد شد. همه آن چیزهایی که به عنوان یک انگیزه‌ای برای اطاعت غیر خدا در دل انسان بود، فراموش می‌شود. همه آن چیزهایی که به صورت بهانه و عذری برای عبودیت غیر خدا در دل انسان بود و آدم فکر می‌کرد که در قیامت حربه دست او خواهد شد، از دست انسان گرفته خواهد شد. انسان گاهی اوقات برای اینکه برای شرک خود بهانه ای بتراشد و عذری ببیند، فکرها و پندارها و خیالها می‌کند و پیش خودش بهانه‌ها پیدا می‌کند. عذرهایی موجه و شرعی درست می‌کند. روز قیامت که روز دادگاه است، تا انسان می‌آید این عذرها را از اول، دوم، سوم، چهارم، پنجم ردیف کرده، بشمرد، می‌بیند که هم‌هانش نیست، هم‌هانش پوچ، هم‌هانش خراب، هم‌هانش باطل. « وَضَلَّ عَنْهُمْ مَّا كَانُوا يَقْتَرُونَ »، و احتمال دیگری در معنای آیه؛ انسان در دنیا پشتیبان‌ها، متکاها برای خود فرض می‌کند، همان‌هایی که عبادتشان می‌کند، همان‌هایی که اطاعت و عبودیتشان می‌کند، دلش به آن‌ها گرم است؛ اما روز قیامت این همه دلگرمی و پشت‌گرمی، این همه حامی و پشتیبان، نمی‌توانند باری از دوش او بردارند، بیچاره! « وَضَلَّ عَنْهُمْ مَّا كَانُوا يَقْتَرُونَ ». توجه کنید، استدلال‌ات قرآن این جوری است. از یک کنار، از یک گوشه قضیه، مطلب را اثبات می‌کند. گاهی خیلی رویاروی استدلال نمی‌کند، زمینه استدلال مغزی خود آدم را، قرآن گاهی برای انسان فراهم می‌کند.

اثبات انحصار اطاعت و عبودیت برای خدا

این‌جا خدای متعال در این آیات می‌خواهد ثابت کند که فقط در مقابل خدا باید اطاعت و عبودیت کرد؛ از این راه وارد می‌شود. « **فَلَمَّ مَن يَرْزُقُكُم مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ** » بگو چه کسی روزی می‌دهد شما را از آسمان و زمین؟ از آسمان، باران حیات‌بخش و زندگی بخش؛ از زمین، مواد حیاتی، « **أَمَّن يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ** » یا کیست آن کسی که مالک است شنوایی و بینایی‌ها را؟ ... آن کیست که به شما این درک و فهم و نیرو را داده؟ کیست که می‌تواند آن را از شما بگیرد؟ در حقیقت این آیه دارد اشاره می‌کند به داشتن بصیرت، به داشتن نیروی فهم و خرد، که ای انسان که بناست حالا فکر کنی و جواب این سؤال را به ما بدهی، تو دارای سمعی و دارای بصری.

« **وَمَن يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ** » و کیست آن که برون می‌آورد زنده را از مرده. ... از زمینی که اگرچه گنجینه هزاران ماده حیات‌بخش و زندگی‌افزاست، اما خودش مرده است، از دل او بیرون آوردیم شما را و الآن هم داریم بیرون می‌آوریم انسان‌ها را. انسان‌ها مایه اصلی و ریشه اولی‌شان چیست؟ جز همین مواد حیاتی و غذایی که از ارض و از زمین است؟! پس « **يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ** » ... « **وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ** » و کیست که به در می‌آورد، برون می‌کشد، مرده را از زنده؟ یعنی بچه مرده را از شکم مادر زنده، یعنی انسان بد و روح مرده را از انسان زنده و دارای روح زنده و از این قبیل تعبیراتی و احتمالاتی که به ذهن انسان می‌رسد. به هر حال نشانه کمال قدرت پروردگار است؛ یک چیز زنده را از یک چیز مرده‌ای بیرون آوردن، یک چیز مرده را از یک چیز زنده‌ای خارج کردن، این نشانه کمال قدرتمندی و قبضه نیرومند قدرت خداست.

« **وَمَن يُدَبِّرُ الْأَمْرَ** » کیست که امر تکوینی عالم را تدبیر می‌کند؟ ... کیست که آن ماه را در یک حدّ معینی از زمین قرار می‌دهد، که اگر بیش از آن قرار می‌داد، ... آب دریا سراسر سطح زمین را می‌گرفت. و اگر دورتر بود، ... آب در سطح زمین باقی نمی‌ماند و در اعماق زمین فرو می‌رفت. ...

... این سؤال در ضمن اینکه از مشرکان زمان نزول وحی بود، از من و شما هم در قرن بیستم هست. « **مَن يُدَبِّرُ الْأَمْرَ** » کیست که دارد همه عالم را تدبیر می‌کند؟ از دل ذرات تا اعماق دنیاهای دوردست را او دارد می‌گرداند با دست قدرت. « **مَن يُدَبِّرُ الْأَمْرَ** »، کیست؟ بی‌تعصب، بی‌غرض، آگاهانه فکر کن تا جواب واقعی را پیدا کنی. « **فَسَيُؤَلِّوُنَ اللَّهَ** » خواهند گفت « **الله** ». بعضی فکر نکرده می‌گویند « **الله** »، که عقیده‌شان

این بوده، در همان زمان هم بوده؛ بنده یک خُرده فکر می‌کنم، دقت می‌کنم، «فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ»، می‌گویم خداست. این انتظام عجیب عالم تکوین از سوی خداست و بس. این دست قدرت اوست که دارد این گردونه را می‌گرداند. آنچه که می‌بینیم و مشاهده می‌کنیم با چشم طبیعی و چشم غیرطبیعی و آنچه امروز نمی‌بینیم، لکن ده‌ها سال دیگر بر اثر پیشرفت دانش خواهیم دید، جز زاینده‌ها و پدیدآمده‌های قدرت خدا، چیز دیگری نیستند «فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ».

خب، حالا که خداست، «فَقُلْ»، همین‌جا گریبانشان را بگیر پیغمبر ما، ای مُبَشِّر دعوت ما، ای مسئول کمال انسان، «فَقُلْ» بگو: «أَفَلَا تَتَّقُونَ»؟ آیا تقوا و پروا نمی‌کنید؟ یعنی چه؟ یعنی پروا نمی‌کنید از این خدای عظیم، از این خدای عظمت‌آفرین، که غیر او را در اطاعت، در عبودیت شریک او قرار می‌دهید؟ ببینید، اگر تدبیر تکوینی عالم به دست اوست، چرا تدبیر تشریحی عالم به دست او نباشد؟ ... چرا جعل و تشریح قوانین مدنی و جزایی و غیره و غیره را به دست افراد ضعیف و عقل‌های ناقص و دانش‌های محدود و اراده‌های ضعیفی، امثال بشر و بشر معمولی بدهد، چرا؟ چرا خودش جامعه را اداره نکند؟ چرا خودش قانون نگذارد؟ چرا خودش قدرت نگاهبان و پاسدار قانون را معین نکند و از او حمایت نکند؟ امامت، ولایت، چرا نکند؟ چرا امام قرار ندهد؟ چرا ولیّی من قَبْلَ اللَّهِ قرار ندهد؟ بگذارد به عهده عقول ناقص مردم، چرا؟ «فَدَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمُ الْحَقُّ فَمَاذَا بَعَدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ فَأَنَّى تُصْرَفُونَ». که گفتم دو، سه آیه را این‌جا نیاوردیم که مورد نظر ما نبود.

بعد می‌رسد به آیه چهارم بعد از این. ... پیغمبر ما! باز با این‌ها به عنوان ارشاد، به عنوان تعلیم و آموزش، سخن بگو، بگو «هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَن يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ» آیا در میان این شریکان پنداری که برای خدا معین کردید و تصور کردید، کسی را سراغ دارید که به سوی حق، انسان‌ها را هدایت بکند؟ دارید کسی را؟ مسلم است که- مسلم که عرض می‌کنم یعنی به اطمینان، به احتمال قوی- منظور در این‌جا باز بت‌ها و آن سنگ و چوب و این حرف‌ها نیستند. کسی در مورد آن‌ها احتمال هدایت نمی‌داد که این‌ها مردم را هدایت می‌کنند. خب چه جوری هدایت می‌کنند؟ پیداست که منظور در این‌جا بت‌های جاندار است، آن کسانی که اقتداری از اقتدارات و قدرتی از قدرت

ها در قبضه آنها بوده، یا مذهبی یا دنیایی ... یعنی مثلاً فرعون مثلاً، یعنی مثل فرض کنید شریح قاضی در زمان خودش، یا هر کس دیگری در آن زمینه، در این مایه. ... ممکن است اینها در جواب بگویند بله؛ اصلاً اینهایی که ما انتخاب کردیم، حق، اصلاً حقّ مجسماند خودشان؛ هدایت که هیچ، بالاتر از هدایت هم می‌کنند. لذاست که جواب آنها نقل نمی‌شود. غلط می‌کنند، آنها غلط می‌کنند که برای شریکان خدا هدایتگری قائل‌اند. تو خودت در جوابشان بگو: «قُلْ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ» بگو خداست که هدایت و راهبری می‌کند انسان‌ها و خرد‌ها را به سوی حق. چرا؟ برای خاطر اینکه حق را خدا آفریده. دقایق حق را خدا می‌داند و خدا مردم را به حق دعوت می‌کند. کسی که در مقابل خدا بود، قهراً در مقابل حق، به چیزی دعوت می‌کند؛ پس خداست فقط آن کسی که به حق فرا می‌خواند.

خب، حالا که معلوم شد خدا به سوی حق دعوت می‌کند و رقیبان پنداری چنین نمی‌کنند، «أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ»، این استنتاجی است که با عقل و خرد و هوش خداداد انسانی باید کرد و استفاده کرد، «أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ» آیا آن که به سوی حق راهبردی می‌کند، شایسته‌تر است که متابعت شود، «أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَى» یا آن کسی که خود راه نمی‌یابد، مگر آنکه کسی دست او را بگیرد ببرد. آخر از چه کسی باید پیروی کرد؟ دنبال چه کسی باید رفت؟ دنبال خدا که خود آفریننده حق و راهبر به سوی حق و راهنمای حق است؟ یا دنبال آن کسی که اگر بخواهد به حق برسد، دست خودش را هم باید بگیرند و ببرند؟ کوری دگر عصاکش کور دگر شود. او می‌خواهد ما را هدایت بکند؟ خودش مجبور است هدایت بشود، کسی باید او را هدایت بکند. حالا این‌جا به نظر شما صحبت از کیست؟ این شریکی که می‌تواند مردم را هدایت بکند یا نمی‌تواند، اگر بخواهد هدایت بشود، باید دستش را بگیرند ببرند، این شریک چه جور آدمی می‌تواند باشد؟ چه جور موجودی می‌تواند باشد؟ آیا مراد آن گاو هندوها و گاوپرست‌هاست؟ یا مراد آن مجسمه‌ای است که مشرک قرشی و غیرقرشی می‌پرستید؟ یا مراد آتش مقدس مزدانیان است؟ زرتشتیان است؟ یا مراد مجسمه‌های داخل کنائس یهود یا در بتکده‌های روم و یونان است؟ مسلماً اینها هیچ کدام نیست. آنی که می‌توان گفت رهبری می‌کند یا نمی‌کند، اگر بخواهد راه بیابد، باید دستش را بگیرند و ببرند، او انسانی است که مدّعی رهبری است؛ مدّعی آن است که جامعه را به سعادت می‌رساند. قرآن می‌خواهد بگوید خدا انسان را به



سعادت می‌رساند، خدا انسان را به سرچشمه حقیقت نائل می‌کند، انسان را به حق می‌رساند. آن کسانی که خودشان از خودشان چیزی ندارند، نمی‌توانند. «أَمَّن لَّا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ» چیست شما را؟ یعنی ای مردمی که نمی‌اندیشید و درک نمی‌کنید «كَيْفَ تَحْكُمُونَ» چگونه حکم می‌کنید؟ چگونه حکم می‌کنید؟ چطور برای غیر خدا میدان و مجال قائل می‌شوید؟ این یک کلمه درباره توحید.

... نفی عبودیت خدانماها؛ خدانما، آن کسانی که خدانمایی می‌کنند، خداگونگی به خودشان می‌دهند، موجوداتی که بت‌های جاندار بشر بودند در طول تاریخ. نفی عبودیت خدانماها، چه در لباس قدرت‌های مذهبی، در پرانتز: احبار و رهبان، و چه در لباس قدرت‌های دنیایی، در پرانتز طاغوت، ملأ، مُتَرَف.

در پیشنهاد اسلام به اهل کتاب که اسلام یک وقتی یک پیشنهادی به اهل کتاب کرده- که در قرآن آن پیشنهاد هست، نفی اطاعت قدرت‌های غیر الهی در آن آیه به این صورت آمده که «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالُوا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ» که خودتان نگاه می‌کنید.

نگاهی گذرا به مبحث

بینش توحیدی، تعهدآور و مسئولیت‌زا است و انسان موحد کسی است که تعهدات عملی آن را پیوست عقیده خویش قرار می‌دهد. توحید در آثار عملی‌اش، پیش از اثرگذاری بر افراد، نظام و ساختار جامعه را تغییر داده و آن را توحیدی می‌کند. مهم‌ترین اصل در اندیشه توحیدی، عبودیت و اطاعت برای خداوند و نفی هرگونه معبود دیگر است و علت تأکید بر این اصل از آن جهت است که عبودیت برای غیر خداوند همچون سدّی است در مقابل آزادی و وارستگی انسان در راه نیل به تکامل و تعالی او.